جلسه 548

سه شنبه 14/10/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در صور خطاب مجمل بود. رسیدیم به صورت ثالثه. ما در صورت ثالثه فرض می کنیم که خطاب به لحاظ نقل راوی مجمل نیست. راوی می گوید امام فرمود الکر الف ومأتا رطل. در خطاب دوم هم راوی می گوید امام فرمود الکر ستمأة رطل. فرض می کنیم هر دو خطاب هم قطعی الجهة هستند احتمال تقیه در کار نیست. در اینجا آقای صدر فرمودند ما حمل می کنیم رطل را در الکر الف ومأتا رطل بر رطل عراقی و در ستمأة رطل هم بر رطل مکی، تنافی برطرف می شود. چون اگر بخواهیم معنای دیگری بکنیم اینها معارض هم می شوند. احتمال تقیه هم که در بین نیست، پس باید بگوئیم راوی خطاء کرده است در نقل حداقل یکی از این دو روایت. احتمال خطاء راوی مخالف حجیت خبر ثقه است. دفع می شود این احتمال به ادله حجیت خبر ثقه.

ما عرض کردیم که دلیل حجیت خبر ثقه عمدتا سیره عقلاء است. روایاتی هم که داریم که العمری وابنه ثقتان فما ادیا الیک عنی فعنی یؤدیان و ما قالا لک عنی فعنی یقولان فاسمع لهما واطع، اینها ارشاد به صغرای حجیت خبر ثقه است که العمری وابنه ثقتان. فاسمع لهما و اطع ظهور دارد در بیان همان ارتکاز عقلائی. ظهور در تأسیس ندارد. ولذا اطلاق منعقد نمی شود در این خطاب نسبت به مازاد بر ارتکاز عقلاء. ما در ارتکاز عقلاء اگر مبتلا شدیم به این دو خطاب مجمل، عقلاء می گویند خب شاید با هم معارض باشند. الان یک کسی نقل می کند که آن مثلا گندمی که حضرت یوسف به برادرش داد ده من بود، یک نفر دیگر می گوید بیست من بود. ممکن است هر دو درست باشد چون مراد از ده منّ، منّ شاهی بوده و مراد از بیست منّ، منّ تبریزی بوده است. چون هر منّ شاهی 6 کیلو است و هر منّ تبریزی 3 کیلو. احتمالش هست. ولی عرف می گوید خب شاید مراد از منّ در هر دو خطاب منّ تبریزی است. مخصوصا در جائی که ما احتمال بدهیم که موقعی که راوی این را نقل کرد در عرف راوی ظهورش در همین منّ تبریزی بوده است، الان فرض کنید ما دو تا عرف، عرف منّ شاهی وعرف منّ تبریزی در مقابلمان قرار گرفته شده مجمل. اما در زمان صدور این خبر شاید ظهور منّ در همه جا در منّ تبریزی بوده است یا در منّ شاهی بوده است. و احتمال می دهیم موقع صدور خبر عرف اینها را معارض هم می دیده است. مخصوصا در اینجا که احتمال می دهیم که آن زمان صدور این خبر، این خبر اجمال نداشت، ظهور داشت که گندمی که حضرت یوسف داد ده منّ بود یعنی منّ تبریزی، وآن خبر دیگر هم که می گوید بیست منّ بود ظهور داشته در بیست منّ تبریزی، و عرف در آن زمان اینها را با هم معارض می دیده است. الان ما بیائیم بگوئیم نه، نباید ما حرف از معارضه بزنیم و باید جوری معنا کنیم که که معارضه پیش نیاید. همچنین چیزی در میان عقلاء نیست. می گویند ما ظهور را احراز کنیم عمل می کنیم. وقتی ظهور محرز نیست شاید یک معنایی باشد که با هم معارض باشند. اصل عدم معارضه اینجا جاری نیست. در الکر الف ومأتا رطل و الکر ستمأة رطل هم همینجور است. منبه بیشتر عرض می کنم عرض کردم مخصوصا که ما احتمال می دهیم که در زمان صدور این دو روایت رطل در آن شرائط زمان و مکان این دو روایت در محیط عراق بوده است مخصوصا این روات اکثرا کوفی بودند، محمد بن مسلم هم ولو اصلش از طائف هست اما مقیم در کوفه بود که گفت الکر ستمأة رطل، خب شاید در آن محیط واقعا الکر ستمأة رطل هم ظهور داشت در رطل عراقی و الکر الف ومأتا رطل هم ظهور داشت در رطل عراقی، وعرف احساس تعارض می کرد. حالا ما فاصله گرفتیم از آن عرف و دیگر نمی دانیم رطل عراقی مراد است یا رطل مکی مراد است، کجا بنای عقلاء احراز شده است بر اینکه باید جوری این دو روایت را معنا کنیم که مبادا معارضه ای پیش بیاید این دو روایت. خب حالا معارضه ای پیش بیاید، لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام. روایات معارضه بوده این هم یکی از آنها.

سؤال وجواب: الجمع مهما امکن اولی من الطرح که از مطالبی است که دیگر اکل الدهر علیه و شرب دیگر کسی قائل نیست به این مبنا. دو اجمال را هم حق نداریم جوری تفسیر به رأی بکنیم تا معارضه پیش نیاید. همچنین اختیاری به ما نداده اند.

سؤال وجواب: امام علیه السلام معارض نفرموده اند، اگر احتمال تقیه نباشد ممکن است راوی اشتباه کرده باشد. ابن ابی عمیر تکیه به حافظه می کرد چون بسیاری از کتبش تلف شده بود. انسانی که تکیه به حافظه می کند هر چند خوش حافظه هم باشد احتمال اشتباهش می رود بالا. شاید حدیثی را یک فقیهی گفته بود اشتباه گرفت با حدیث از ائمه علیهم السلام. احتمال دارد واقعا الکر ستمأة رطل شنیده بود بر اثر گذشت زمان فراموش کرد شد الف ومأتا رطل. ما بحث فقهی نمی کنیم، اگر شما اطمینان دارید که اشتباه نکردند نه ابن ابی عمیر در آن الکر الف ومأتا رطل که عن بعض اصحابنا نقل می کند، و نه محمد بن مسلم در الکر ستمأة رطل. اگر عرفا احتمال اشتباه راوی نمی دهید و احتمال تقیه هم که نیست دیگر آنجا راه منحصر می شود به اینکه ما بگوئیم مراد از رطل در الف ومأتا رطل، رطل عراقی است و در ستمأة رطل، رطل مکی است. ولی کسی که اطمینان ندارد به عدم اشتباه راوی، ممکن است راوی تکیه به حافظه کرده کما کان بالنسبة الی ابن ابی عمیر. اشتباه کرده است.

صورت رابعه: این است که ما احتمال تقیه بدهیم، برخلاف صور گذشته که احتمال تقیه نمی دادیم اینجا احتمال تقیه می دهیم. مثلا از امام نقل کردند که إن هشام رجل صالح. اگر امام مرادشان هشام بن عبدالملک بوده تقیه کرده اند، اگر مراد هشام بن سالم بوده احتمال اراده جدیه هست.

ما واقعا احراز نکردیم که عقلاء می گویند نه اصالة الجد جاری کن بگو مراد امام علیه السلام هشام بن سالم بوده است. نه شاید مراد امام هشام بن عبدالملک بوده تقیه کرده است.

اینکه آقای صدر در اصول فرموده اند اصالة الجد یعنی ظهور تکلم متکلم در اینکه به داعی جد است، کار به مراد استعمالی نداریم. اگر موضوع اصالة الجد مراد استعمالی بود، خب این اشکال وارد بود که بگوئیم امر دائر است که مراد استعمالی هشام بن عبدالملک باشد که نقطع بعدم جدیته. و اگر مراد استعمالی هشام بن سالم باشد نحتمل جدیته، ولکن اول احراز کنید که مراد استعمالی هشام بن سالم است، اول موضوع را احراز کنید، اگر مراد استعمالی هشام بن عبدالملک است یقینا موضوع اصالة الجد نیست، و هشام بن سالم اول الکلام است که مراد استعمالی او باشد تا اصالة الجد جاری کنیم.

ایشان در اصول فرموده اند این حرف را ما گفته ایم ولی درست نیست. موضوع اصالة الجد مراد استعمالی نیست بلکه تکلم است. تکلم ظهور دارد در اینکه به داعی هزل نیست به داعی تقیه نیست بلکه به داعی جد است. خب امام تکلم بکلام. صدور تکلم از امام علیه السلام که قطعی است مردد نیست بلکه تکلم الامام، امام فرمود هشام رجل صالح. خود این تکلم ظهور دارد در جدی بودن. خب اصالة الجد جاری کنید.

ایشان گفته من نمی گویم بگوئید مراد استعمالی هشام بن سالم است. نه، نمی خواهم این را بگوئید. من می گویم بگوئید مراد جدی هشام بن سالم است. چطور؟ می گوید قضیه شرطیه تشکیل می دهیم می گوئیم اگر تکلم امام بأن هشام رجل صالح جدی باشد پس مراد جدی هشام بن سالم است، چون مسلم مراد جدی هشام بن عبدالملک نیست. این قضیه شرطیه را که قبول دارید. ظهور اینکه راوی می گوید قال الامام هشام رجل صالح می گوید این تکلم از امام صادر شد، بخاطر حجیت خبر ثقه این را می گوئیم، و این تکلم عن جد بود، این را هم به برکت اصالة الجد می گوئیم. شرط محرز شد. آن قضیه شرطیه که این بود که إذا تکلم الامام بهذا الکلام وکان تکلمه عن جد فالمراد الجدی هو هشام بن سالم، حالا دلیل حجیت خبر ثقه و اصالة الجد می گوید من شرط را برایتان احراز می کنم. خبر ثقه گفت تکلم الامام بهذا الکلام، و اصالة الجد هم گفت این تکلم عن جدّ بود، فالمراد الجدی هو هشام بن سالم.

اقول: می گوئیم جناب آقای صدر! اولا تکلم بماهوهو کافی نیست برای ظهور در جد. محتوای کلام هم نقش دارد در انعقاد ظهور. اگر واقعا در زمان امام ظهور داشت هشام در هشام بن عبدالملک، ولو الان مجمل شده است چون از آن زرق وبرق های حکومت اموی خبری نیست، اما آن زمان تا می گفتند هشام، مردم یاد بیت آن احمر در شام می افتند و هشام بن عبدالملک در ذهنشان تداعی می کرد. شاید اینجور بوده است. اگر اینجوری بوده است امام فرموده هشام رجل صالح شاید در آن زمان ظهور داشته در هشام بن عبدالملک، الان برای ما مجمل شده است. خب اگر آن موقع همچنین ظهوری داشته آیا این خطاب آنوقت ظهور در جد پیدا می کند؟. امام معصوم علیه السلام اگر بفرماید هشام رجل صالح و ظهور عرفی هشام در آن زمان هشام بن عبدالملک بوده، خب شاید بوده الان مجمل شده است، این ظهور در جد پیدا می کند یا اتفاقا ظهور در تقیه پیدا می کند. ولذا اصحاب ائمه علیهم السلام گاهی از روات سؤال می کردند که امام چه فرمود؟ می گفتند امام اینجور فرمود. سریع می گفتند اتقاک. یک روز حمران بن اعین برادر زراره رفت خدمت امام، امام علیه السلام ابتدا به ساکن گفت در نماز جمعه شرکت کنید. حمران آمد بیرون به برادش زراره گفت که امام فرمود در نماز جمعه شرکت کنید. زراره گفت اتقاک، هذا عدو الله اصلی خلفه. برویم خدمت امام. آمدند خدمت امام. امام علیه السلام فرمود صلوا خلفه رکعتین ثم اضیفوا الیهما رکعتین. شد چهار رکعت. معلوم شد تقیه در چه چیزی بوده است. یعنی صوری بروید آنجا نماز بخوانید وانمود کنید که نمازتان نماز جمعه است. امام سلام می دهد شما بلند بشوید برای رکعت سوم و چهارم نماز ظهر خودتان. یا گاهی روات که می آمدند برای اصحاب ائمه علیهم السلام می گفتند که امام چی فرمود، اصحاب ائمه علیهم السلام می گفتند اعطاک من عین کدرة، یا می گفتند اعطاک من جراب النورة. اعطاک من جراب النورة یعنی بجای اینکه دست ببرد از کیسه آرد و آرد بدهد به شما که بروید نان بپزید و نوش جان کنید از کیسه نوره به شما داده است. کنایه از تقیه. اعطاک من عین کدرة، بجای اینکه از آب چشمه زلال به شما بدهد از آب چشمه گل آلود به شما داده و تقیه کرده است. خب اصحاب ائمه علیهم السلام چطور می فهمیدند تقیه است؟ از اینکه آنها می فهمیدند که این ظهور ندارد در اصالة الجد.

پس محتوای کلام نقش دارد در انعقاد ظهور در جد. پس اینکه بگوئیم تکلم منشأ ظهور در جد است و کاری به مراد استعمالی نداریم، نه، مراد استعمالی شاید در آن زمان مبین بود الان برای ما مجمل شده است. آن مراد استعمالی مبین نقش دارد در ظهور در جد. حتی اگر اجمال هم بود در آن زمان، باز عرف توقف می کرد، می گفت اگر مراد هشام بن عبدالملک است این تقیه است. یعنی خود اجمال در آن زمان هم چه بسا مانع از انعقاد ظهور در جدی بودن کلام داشت. می گفتند معلوم نیست امام چه چیزی فرموده است، اگر مقصود امام هشام بن عبدالملک است تقیه کرده است. همچنین تکلمی اول الکلام است که ظهور پیدا کند در جد. هذا اولا.

ثانیا: برفرض ظهور پیدا کند در جد، اما مگر هر ظهوری حجت است؟ ایشان یک اصل مسلمی در اصول گرفته است که اگر ظهور بود دیگر روشن است که حجت است. ولی ما این را قبول نداریم. ممکن است این ظهور عند العقلاء ملاک حجیت نداشته باشد. ظهوری که این کلام در جد دارد قبول، ولکن ممکن است چون مراد استعمالی مردد است بین مقطوع التقیة که اگر هشام بن عبدالملک مراد باشد مقطوع التقیة است و بین معنای آخر که محتمل الجد است، برفرض ظهور پیدا کند این کلام در جد، چه کسی می گوید عقلاء در این موارد حجت می دانند این ظهور را؟!

قدر متیقن از حجیت این ظهور در جد جائی است که مراد استعمالی معین است نمی دانیم عن جد اراده شده است یا عن تقیة. اما اگر مراد استعمالی مردد بین مقطوع التقیة ومعنای دیگر است، برفرض تکلم ظهور در جد پیدا کند اما چه کسی می گوید هر ظهوری عند العقلاء مساوی است با حجیت؟

ما این را قبلا هم عرض کردیم که بناء عقلاء معلوم نیست که صد در صد تابع انعقاد ظهور باشد. برای حفظ نظام محاروه بوده است. ما این را در بحث اصالة عدم التخصیص لاثبات التخصص عرض کردیم، آقای صدر آنجا هم همین مطلب را تکرار کرد، گفت مگر می شود ظهور اکرم کل عالم در اینکه من لایجب اکرامه فلیس بعالم که عکس الحمل است باشد و حجت نباشد؟ گفت مگر می شود ظهور باشد و حجت نباشد؟ مگر عقلاء حرف زور می زنند خب اگر ظهور هست عقلاء کاشف می دانند و حجت می دانند. آنوقت نتیجه گرفت که حالا که می دانیم زید لایجب اکرامه، نمی دانیم عالمٌ لایجب اکرامه، تا بشود تخصیص، یا جاهلٌ لایجب اکرامه تا بشود تخصص، آقای صدر گفت عکس الحمل می گوید من لایجب اکرامه فلیس بعالم. پس ظاهرش این است که زید عالم نیست. این را گفت.

ما آنجا هم عرض کردیم که برفرض همچنین ظهوری باشد در اکرم کل عالم، اما چه کسی می گوید هر ظهوری به هر درجه ای عقلاء او را حجت می دانند؟ حجیت ظهور یک میثاق عقلائی است. شاید حجیت ظهور در مواردی است که مراد جدی را شک دارند. اما اینجا که مراد جدی مشکوک نیست، می دانند زید واجب الاکرام نیست، فقط نمی دانند چرا واجب الاکرام نیست، چه کسی می گوید عقلاء اینجا عمل می کنند به این عکس الحملی که شما درست کردید؟ این را ما آنجا مفصل بحث کردیم، گفتیم درست است که عقلاء دستور از رئیس نمی گیرند، اما معنایش این نیست که هر کاری که می کنند بر اساس کاشفیت باشد. عقلاء قاعده ید هم دارند، بر اساس کاشفیت هم نیست.

پس صرف اینکه تکلم ظهور در جد دارد بگوئیم مساوی است با اینکه یقینا عقلاء دیگر اصالة الجد جاری می کنند. نه، در جائی که مراد استعمالی مردد است بین مقطوع التقیة و معنای دیگر، اول الکلام است که عقلاء اصالة الجد جاری کنند.

صورت خامسه: که آخرین صورت است در واقع همین صورت رابعه است با این فرق که دو خطاب مجمل هستند. تا حالا یک خطاب فرض کرده بودیم مثل هشام رجل صالح، صورت خامسه این است که دو تا خطاب هست، مثل همین الکر الف ومأتا رطل، الکر ستمأة رطل، احتمال تقیه می دهیم در این دو خطاب یا در یکی از این دو. یا فرض کنید در همان مثال هشام رجل صالح یک خطاب است ولی ما علم وجدانی نداریم به اینکه هشام بن عبدالملک اگر اراده شده باشد تقیة اراده شده است. نه علم وجدانی نداریم، شاید فرض کنید هشام بن عبدالملک هم رجل صالح بوده ما نمی دانیم، ولی خبر ثقه آمده گفته هشام بن عبدالملک رجل صالحی نبود. خبر ثقه گفته است اما ما علم وجدانی نداریم شاید رجل صالحی بود مثلا.

پس صورت خامسه این است که علم نداریم به اینکه یک معنا یقینا مراد جدی نیست. نه، ممکن است مراد جدی باشد. منتهی یا خبر ثقه آمده گفته هشام بن عبدالملک لیس صالحا، یا در آن مثال دو تا خطاب مجمل هستند و هیچ وضعیت مشخص نیست.

اینجا هم ما به طریق اولی می گوئیم اگر در آن صورت رابعه هم تشکیک کنید صورت خامسه ما اوضح است که عقلاء اصل جاری نمی کنند، اصالة الجهة جاری نمی کنند. در این الکر الف ومأتا رطل و الکر ستمأة رطل اگر احتمال تقیه بدهیم کی عقلاء می آیند اصالة الجد جاری کنند؟ همچنین چیزی ثابت نیست. شاید می گویند یکی از آنها تقیه بوده. شاید مراد از الکر ستمأة رطل، رطل عراقی بوده تقیة صادر شده است. اول باید شما معنا را بفهمید، یک معنایی را که فهیدید اصالة الجد جاری کنید.

هذا تمام الکلام فی بحث المجمل و المبین.